فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc502049623)

[پایه‌های سیره عقلائیه 2](#_Toc502049624)

[مقام بیان تمام مراد در بنای تدریجی متکلم 3](#_Toc502049625)

[اراده استعمالیه و اصالة التطابق 4](#_Toc502049626)

[جریان تدریج در تبیین اراده جدی 5](#_Toc502049627)

[پایه عموم عام 5](#_Toc502049628)

[تدریج در اراده جدیه 5](#_Toc502049629)

[مقدمه دوم: امکان تقیید در کلام مولا 6](#_Toc502049630)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ اثبات اطلاق**

## اشاره

بحث ما در اطلاق و مقدمات حکمت بود، اولین مقدمه حکمت این بود که مولا در مقام بیان تمام مراد خود هست، تا این نکته و مقدمه اول احراز نشود، نمی‌توانیم از یک جمله و کلامی از مولا، اطلاق را دریافت کنیم، اطلاق مبتنی بر احراز این است که متکلم در مقام بیان تمام مرادش باشد، بنای بر اهمال، اجمال و امثالهم را نداشته باشد.

بیان شد در «کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده»، گاهی انسان اطمینان دارد که مولا در مقام بیان تمام مراد هست، گاهی اطمینان نیست، آیا اصل یا قاعده وجود دارد که ما را به آن سمت هدایت بکند؟ مثل اصالة الظهور، اصالة الحقیقه و امثالهم، آیا اصولی که در مقام شک، تکلیف را معین بکند، وجود دارد یا ندارد؟ بله وجوهی ذکرشده برای اینکه اصل این است که متکلم در مقام بیان تمام مراد است، قاعده طبیعی این است که «کل متکلمٍ حکیم فی مقام بیان تمام مراده» است، این یک اصل و قاعده عقلائیه است، این مستند به وجوهی است.

سیره عقلائیه محل اشکال قرار گرفت، به همین دلیل به سمت سیره متشرعه سوق پیدا کردند.

در تکمیل و تبیین مسئله این‌طور بیان شد که «کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده»، مبتنی بر دوپایه فردی و اجتماعی است، سیره عقلا به خاطر نکات پایه و ریشه است که این روش را دارند و متکلم را در مقام بیان تمام مراد به شمار می‌آوردند، دو نکته پایه عبارت‌اند از:

# پایه‌های سیره عقلائیه

1 – طبع کلام و متکلم اقتضا می‌کند که در حال طبیعی، انسان دارای اندیشه و عقل و خرد و حکمت، هر موقع صحبت می‌کند، علی‌الاصول در مقام اهمال و اجمال نباشد، بلکه او قصد دارد که همه صحبتش را بیان بکند و مقاصدش را بیان کند، طبع انسان این است که وقتی می‌خواهد کلامی را بگوید، همه حرفش را دربیانش می‌زند.

فهم و تفهم و ادای ما فی الضمیر با الفاظ، این است که همه جوانب مربوط به این مسئله، در مقام اراده استعمالی را بیان می‌کند، برخی از بزرگان از این مطلب سریع گذر کردند، آقای وحید هم سریع از این مطلب گذر کردند، اما به نظر می‌آید که طبع روحی و روانی و ابراز فی الضمیر یک مطلب اساسی و عمده و درست است.

لااقل این است که در مقام اراده استعمالی، وقتی انسان صحبت می‌کند، کلمات را درست ادا می‌کند و همه مقاصدش را بیان می‌کند و اینکه آنچه مربوط به این بحث است، همه مطالب را با همه ابعاد و جوانب و تقسیمات، بیان بکند.

2 – پایه دوم؛ نیاز و ضرورت اجتماعی برای روان‌سازی و تسهیل و امثالهم است، این پایه جنبه جامعه‌شناختی و اجتماعی دارد، علی‌الاصول، برای اینکه معاشرات و نظام محاورات روان باشد، باید گفته شود که متکلم در مقام بیان تمام مرادش است.

نظام محاوره و نظام تفهیم و تفهم اجتماعی و محاورات و گفتگوهای میان آحاد جامعه در صورتی نظم و سهولت پیدا می‌کند که گفته شود، انسان‌ها در مقام بیان تمام مرادشان هستند، مثل یک نوع تعهد اجتماعی است، اینکه اگر این نباشد، اختلالی در نظام محاوره و تفهیم و تفهم ایجاد می‌شود.

سیره عقلا بر اتکا بر اینکه متکلم در مقام بیان تمام مرادش است را قبول داریم، این سیره بر دوپایه است:

1 – طبع متکلم در مقام افاده مطلب و بیان، اگر محاوره‌ای هم نباشد، طبع شخص او را به اینجا می‌رساند.

2 – طبع تفهیم و تفهم اجتماعی و نظام محاوره اجتماعی که اقتضا دارد وقتی انسان صحبت می‌کند، همه جوانب را در نظر گرفته است و در مقام بیان تمام مرادش است.

در نظام عقلایی می‌گوییم؛ کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده، سیره عقلا است، این سیره بر این دو ارتکاز پایه و قانون پایه روان‌شناختی و فردی و قانون اجتماعی و محاوره‌ای استوار است.

# مقام بیان تمام مراد در بنای تدریجی متکلم

درجایی که کسی بنای بر تدریج و تدرج در بیان معارف و احکام دارد، آیا در اینجا می‌توانیم بگوییم که سخنش در مقام بیان تمام مراد است، اگر در اینجا اراده استعمالیه و جدیه را تشخیص بدهیم و جدا بکنیم، در اراده استعمالیه این اطلاق را جاری می‌دانیم، محط اطلاق، اراده استعمالیه است، اراده استعمالیه غیر از اراده جدیه است.

به طور مثال وقتی خداوند به حضرت ابراهیم خطاب می‌کند که اسماعیلت را قربانی بکن، از لحاظ استعمالی، امر است، یعنی واقعاً فرمان می‌دهد، امر است و در مدلول خودش به‌کاررفته است، اما اراده جدیه خداوند در اینجا امتحان است، یا آیه «**فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ**»[[1]](#footnote-1)، در اینجا مشخص است که نمی‌توانند سوره‌ای بیاورند، اما «**فَأْتُوا**» واقعاً از لحاظ اراده استعمالی در مفهوم خودش به‌کاررفته است، بعث هم هست، منتهی بعث در مقام اراده استعمالیه است، گاهی اراده جدیه هم همین است و گاهی نیست.

کلام در اراده استعمالیه در مفاد و مدلول خودش به کار می‌رود، بعد یک قاعده دومی کنارش قرار می‌گیرد و می‌گوید اصل این است که اراده استعمالی مطابق اراده جدی است، واقعاً هم نظرش این است، یعنی «اصالة التطابق بین الارادة الاستعمالیه و الارادة الجدیه»، تطابق میان اراده استعمالی و جدی، یک اصل عقلایی است.

جدایی اراده استعمالی از جدی، گاهی از اساس و به طور کامل اراده استعمالی از اراده جدی جداست، مثل مثال‌های ذکرشده که بعث است، اما به داعی امتحان است، یا در « **فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ ...**»، داعی تعجیز است، در بعضی از کنایات هم به این صورت است مثل «زیدٌ کثیر الرماد»، مفاد استعمالی این جمله همان کثیر الرماد است، اما مراد جدی‌اش این نیست، در مراد جدی، مقصود سخاوت است.

# اراده استعمالیه و اصالة التطابق

گاهی جدایی اراده استعمالی و جدیه در دایره شمول است، عام وقتی گفته است که «**اوفوا بالعقود**»، مراد استعمالی‌اش، کل عقد است، اصالة التطابق اجرا می‌شود که اراده جدیه‌اش این است، بعد که گفته می‌شود: بیع کالی به کالی باطل است، فهمیده می‌شود که استثنایی در اراده جدیه است، اصالة التطابق در بیع کالی به کالی نیست، اما مراد استعمالی‌اش همچنان است.

بعدازاینکه اراده استعمالیه درست شد، یک اصالة التطابق می‌گوید اراده جدیه هم‌وزن این است، وقتی تخصیص وارد می‌شود، یا قرینه‌ای وارد می‌شود، اراده جدیه را محدود می‌کند، اما اراده استعمالیه به‌عنوان یک قاعده کلی همچنان سرجایش است.

محط اطلاق، اراده استعمالیه است، یعنی فعلاً در مقام تفهیم و تفهم، بر اساس طبع و قانون اجتماعی و سیره عقلائیه، گفته می‌شود این جمله اطلاق دارد، اطلاق از لفظ فهمیده نشده است، اما قرائن اطلاق را در اراده استعمالیه پیاده می‌کند، اراده استعمالیه است که مرکز جریان قوانین کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده است، اینکه متکلم در مقام بیان تمام مرادش در مرتبه اراده استعمالیه است، این آن قانون عقلایی و قوانین پایه‌اش است که در مرتبه اراده استعمالی، در مقام این است که تمام مرادش را بیان کند، این مطلب منافات با قانون تدریج ندارد، تدریج در کشف از مراد جدی است، تدریجی که عام را الآن می‌گوید و مخصص را بعد بیان می‌کند.

# جریان تدریج در تبیین اراده جدی

قانون تدریج که در فقه تربتی بحث می‌کنیم، دو مصداق دارد، در بعضی از موارد، اصل مرادش تدریجی است، بعضی جاها تدریج در بیان مراد جدی است، در عام و خاص و مطلق و مقید، تدریج در مرتبه تبیین اراده جدیه است، این‌طور نیست که مراد استعمالی‌اش را تدریجی بیان می‌کند، لذا همان‌طور عامی که در زمان امام معصوم علیه‌السلام صادر شد، ظهور استعمالی عموم دارد، مطلقش هم ظهور استعمالی عموم دارد، اراده جدیه‌اش می‌تواند قید یا تخصیص بخورد، مخصص متصل و منفصل و مقید متصل و منفصل، اراده استعمالیه را تغییر نمی‌دهد، بلکه اراده جدیه‌اش را تغییر می‌دهد.

بعضی جاها هست که دلالات در مرتبه تصورات نیست، در مرتبه استعمالی، با ظهور سیاقی و قرائنی که بیان شد، پیدا می‌شود، ما می‌گوییم تدریج در بیان اراده استعمالی نیست، بلکه در بیان اراده جدیه است.

# پایه عموم عام

پایه عموم عام در وضع و تصور است، اراده استعمالیه هم بر پایه وضع است و مطابق با آن است، اراده جدیه هم مطابق با این است، معنایش این نیست که در همه‌جا باید این‌طور باشد، اما در مطلق، اطلاق را در وضع نداریم، اما در اراده استعمالیه، طبق قوانینی که بیان می‌کنیم، در اراده استعمالیه اطلاق ایجاد می‌شود، تطابق اراده جدیه هم با آن شکل می‌گیرد.

# تدریج در اراده جدیه

تدریج در اراده استعمالیه نیست، در اراده جدیه است، در مقنن‌های عرفی و قانون و عقلا هم تدریج به این صورت است، یعنی اراده جدیه را مقید می‌کند، یا تخصیص می‌زند، این‌طور نیست که اراده استعمالیه را تغییر بدهد، یا قرینه عقلائیه که در اراده استعمالیه بود که اطلاق بود، تغییر بدهد، فقط تطابق را تغییر می‌دهد.

برای مخاطبین عصر حضور، قبل از اینکه بیان منفصلی بیاید، او به خاطر مصالحی معذور است، یعنی او اراده استعمالی عموم و اطلاق را می‌فهمد، اصالة التطابق هم جاری می‌کند و انجام می‌دهد، بعد از مدتی قید می‌خورد، در این صورت عملی را که انجام داده است، معذور است.

مصلحت تدریج در بیان مراد جدی آن‌قدر قوی هست که اگر درجایی به خاطر عموم یا اطلاق، تفویت مصلحت، یا القاء در مفسده شد، به خاطر مصلحت بالاتری معفو است.

کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده، هم طبع بشری است و هم ضرورت نظام محاوره اجتماعی است، بر این اساس مبنا را کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده می‌گیرند، تدریج و تدرج به این قانون که در مرتبه اراده استعمالیه است، لطمه نمی‌زند.

# مقدمه دوم: امکان تقیید در کلام مولا

مقدمه دوم این است که اطلاقی که از کلام مولا فهمیده می‌شود، باید متمکن از تقیید باشد، یعنی مولا در مقام بیان تمام مرادش بوده و اینکه می‌توانست قید بزند، اما این کار را انجام نداد، امکان و قدرت تقیید برای او بود، اما این کار را انجام نداد، در اینجا گفته می‌شود که اطلاق جاری است اما کسی که امکان تقیید ندارد، مثل اینکه متکلم در حال سخن گفتن بود، اما از سخن او جلوگیری کردند، در اینجا نمی‌شود گفت که اینجا اطلاق دارد و هیچ قیدی ندارد.

بنابراین جریان «در مقام بیان تمام مراد بودن»، مقدمه دوم می‌خواهد و آن مقدمه این است که امکان تقیید برای او فراهم باشد، اگر امکان ندارد، نمی‌شود اطلاق گرفت.

آیا این مطلب به این کلیت درست است یا نیست؟! این بحث را مبتنی کرده‌اند بر نسبت میان اطلاق و تقیید که آیا این نسبت، نسبت ملکه و عدم ملکه است یا تضاد یا تعارض است؟ بحثی می‌خواهد که در جلسات بعد به آن خواهیم پرداخت.

1. . سوره بقره، آیه 23. [↑](#footnote-ref-1)